

برای هر تصویر یک صفت مناسب بنویس. سپس از کلمه‌های مورد نظر استفاده کن و داستان کوتاه خنده‌داری بنویس.

۷



دانش آموز



گل‌دان



کتابخانه

یک روز صبح به همراه دانش آموز باهوش  
کلاسمان به کتابخانه‌ی بزرگ و زیبای شهرمان  
رفتیم. بعد از داخل شدن به آنجا دوست من به  
گل‌دان زیبای کنار در برخورد کرد و گل‌دان  
شکست. خانم کتاب‌خانه‌دار نزد ما آمد و بعد از  
کلی خنده، ما را با قوانین کتابخانه آشنا کرد.

با توجه به داستان، دیدن خوبی‌ها، ترتیب درست رویدادها را شماره گذاری کن.

۸

۱ حضرت عیسی (ع) گفت: «چیزهایی مهم بود که شما ندیدید.»

۲ هر یک از یاران چیزی گفتند.

۳ آن حضرت فرمودند: «با هر چه روبه‌رو می‌شوید، فقط بدی‌ها و زشتی‌ها را نبینید.»

۴ حضرت عیسی (ع) و یارانش لاشه سگی را دیدند.

۵ این سگ تا زنده بود، حیوان بلوفایی بود.

۶ حضرت عیسی (ع) به همراهانش گفت: «در باره‌ی آنچه دیدید، فکر کنید.»

فهرست چهارم دبستان



۹ با توجه به سؤالات داده شده، پاسخ مناسب را انتخاب کن.

الف: کلمات قافیه در بیت زیر کدامند؟

«یک قطره شبنم از گل بر روی برگ غلتید / یک قطره روی شیشه مثل تگرگ غلتید»

۱) شیشه، شبنم      ۲) برگ، قطره      ۳) غلتید، غلتید      ۴) برگ، تگرگ

ب: کدام یک از گزینه‌های دیگر، صفت و موصوف، هستید؟

۱) چشم مادر      ۲) روی دختر      ۳) چشمان مهربان      ۴) پشت شیشه

پ: حضرت عیسی (ع) پس از پرسش و پاسخ درباره‌ی سگ و لاشه‌ی مرده آن، چه پیلسی به یاران خود داد؟

۱) او ناپاک است و نباید به آن دست زد.

۲) همه‌ی این‌ها خواست خداوند است.

۳) با هرچه روبه‌رو می‌شوید نباید فقط بدی‌ها و زشتی‌ها را ببینید.

۴) این سگ تا زنده بود، برای صاحبش حیوان باوفایی بود.

ت: در بیت زیر علت آرام و بی صدا ماندن باران چیست؟

وقتی که نامهات را مادر برای ما خواند      باران پشت شیشه آرام و بی صدا ماند»

۱) علت این است که بارش باران تمام شده است.

۲) تمام نشده بود فقط صدایش قطع شده بود.

۳) باران هم می‌خواسته خبر نامه را بشنود.

۴) چون حواس همه متوجه نامه بود صدای باران را نمی‌شنیدند.





بزرگی گفته است: «اگر تیر در شکم مردم رود آن را می‌توان معالجه کرده، اما آزاری که از گفتار کسی در دل نشیند هرگز فراموش نشود.»

گویند: هیزم شکنی در جنگل با شیری آشنا شد. روزی شیر مشغول خوردن غذا بود که هیزم شکن به شیر گفت: «دوست عزیزا همه چیز خوب است جز یک چیز و آن غذا خوردن توست که بسیار زشت غذا می‌خوری!» شیر اندوهگین شد و به هیزم شکن گفت: «با تبر محکم بر سر من بزن.» هیزم شکن گفت: «چرا؟» گفت: «اگر زنی، تو را خواهم کشت.»

او ناچار تبر را بر سر شیر زد. خون جاری شد و شیر زوزه کشان در میان درختان ناپدید شد. پس از ماه‌ها که از این ماجرا گذشت، شیر روزی پیش هیزم شکن آمد و او به سر شیر نگاه کرد و گفت: «دوست عزیزا خدا را شکر که زخم سرت خوب شده است.»

شیر گفت: «آری همان‌طور که می‌بینی، از زخم تبر اثری نیست اما اثر زخم زیانت هنوز در قلب من هست.» از آن به بعد این مثل معروف شد که ...

الف: هیزم شکن چه ایرادی بر شیر گرفت؟

### چرا انقدر زشت غذا می‌خوری!

ب: چرا شیر گفت با تبرت محکم بر سر من بزن؟ به دلیل ایراد گرفتنش و اینکه به او بفهماند زخم زبان خوب نمیشود.

پ: به نظر تو زخم زبان بدتر است یا زخم شمشیر؟ چرا؟

زخم زبان بدتر است زیرا گاهی هیچ وقت خوب نمی‌شود.

ت: این داستان تو را به یاد کدام ضرب‌المثل می‌اندازد؟

دل که رنجید از کسی خرسند کردن

مشکل است

شیشه‌ی بشکسته را پیوند کردن

مشکل است.

